

دکتر استیون دی. متیوسون، موعظه روایت‌های عهد عتیق، تحلیل شخصیت‌ها و صحبت: [ACTS] جلسه ۴: مروری بر فرآیند تفسیر کردن

من دکتر استیون دی. متیوسون هستم در مجموعه سخنرانی‌هایی با موضوع موعظه روایت‌های عهد عتیق. این جلسه شماره چهار، مروری بر فرآیند تفسیر [اعمال رسولان]، تحلیل شخصیت‌ها و گفتگو است.

خب، به دوره ما در مورد موعظه روایت‌های عهد عتیق خوش آمدید.

ما در مورد تفسیر، یعنی ترسیم معنای یک متن، درک معنای یک روایت، صحبت کرده‌ایم و من به شما پیشنهاد داده‌ام که یک راه خوب برای سازماندهی ویژگی‌هایی که باید به آنها نگاه کنیم، استفاده از کلمه اعمال یعنی فکر کردن مانند پرده اول، پرده دوم یک نمایش یا یک داستان است. خب، به یاد داشته، (ACTS)، مخفف طرح یا پیرنگ است. ما قبلاً به آن پرداخته‌ایم A باشید، حرف

مخفف شخصیت‌ها است، بنابراین علاوه بر فکر کردن به C نگاه خواهیم کرد، و T و C در این جلسه، ما به طرح داستان، نحوه وقوع رویداد، باید به شخصیت‌ها نیز فکر کنیم. شخصیت‌ها در روایت‌های عهد عتیق واقعاً جذاب هستند. من عاشق این ضرب‌المثل قدیمی خاخام‌ها هستم که می‌گوید، خدا انسان‌ها را آفرید زیرا عاشق داستان‌ها است.

شاید عکس این قضیه صادق باشد. خدا داستان‌ها را خلق کرده چون عاشق انسان‌هاست، اما انسان‌ها جالب هستند، اینطور نیست؟ و بله، داشتن طرح یک چیز است، داشتن کنش یک چیز است، اما شخصیت‌ها کسانی هستند که آن کنش را پیش می‌برند. بنابراین، باز هم می‌گویم، طرح در اولویت است، اما وقتی به شخصیت‌ها نگاه می‌کنیم، کاری که می‌خواهیم انجام دهیم این است که سعی کنیم نحوه عملکرد آنها را در یک روایت بر اساس طرح مشخص کنیم.

بنابراین بیایید اول از همه در مورد طبقه‌بندی شخصیت‌ها صحبت کنیم. این می‌تواند واقعاً فنی شود، و من مطالب زیادی خوانده‌ام. محققان مختلف، محققان ادبی و حتی محققان عهد عتیق از روش‌های مختلفی برای طبقه‌بندی شخصیت‌ها استفاده می‌کنند، اما به یاد داشته باشید، ما این را موعظه می‌کنیم. ما می‌خواهیم روایت را بفهمیم.

و بنابراین من متوجه شدم که ساده نگه داشتن آن راه خوبی است. بنابراین چیزی که من پیشنهاد می‌کنم این است که نقطه شروع صرفاً تمایز قائل شدن بین شخصیت‌های اصلی و فرعی باشد و این تمایز صرفاً از میزان نقش یک شخصیت در داستان ناشی می‌شود. محققان ادبی، وقتی به شخصیت‌های اصلی نگاه می‌کنند، آنها را به دسته‌های دیگری تقسیم می‌کنند و این می‌تواند مفید باشد.

باز هم، هرگز از این برچسب‌ها در موعظه خود استفاده نکنید، باشه؟ اما شما قرار است نوشته‌های محققان ادبی و حتی محققان کتاب مقدس را بخوانید که از این اصطلاحات استفاده می‌کنند. بنابراین یکی از دسته‌ها چیزی است که ما آن را شخصیت‌های اصلی می‌نامیم. شخصیت اصلی، یک شخصیت اصلی است.

منظورم این است که آنها برای طرح داستان ضروری هستند. می‌دانید، این شخصیت‌ها اغلب قهرمانان داستان هستند، اما نه همیشه. گروه دیگری از شخصیت‌های اصلی چیزی هستند که ما آنتاگونیست می‌نامیم.

ما با این کلمه آشنا هستیم. بنابراین شما شخصیت‌های اصلی را دارید، اما سپس آنتاگونیست‌ها دشمن اصلی یا نیروهایی هستند که در برابر شخصیت‌های اصلی صف‌آرایی می‌کنند. و سپس دسته سوم چیزی است که ما آن را خنثی‌کننده‌ها می‌نامیم.

و اینها شخصیت‌هایی هستند که به نوعی در تضاد با شخصیت اصلی قرار می‌گیرند و به نوعی درک ما از آن شخصیت اصلی را افزایش می‌دهند زیرا آنها یک تضاد یا گاهی اوقات ممکن است یک توازی ارائه دهند. بنابراین، باز هم، این دسته بندی‌ها اغلب در تحلیل ادبیات غرب و درک آن استفاده می‌شوند، اما باز هم، یک داستان، یک داستان است، یک داستان است. بنابراین حتی دسته بندی‌هایی که امروزه برای ادبیات غرب استفاده می‌کنیم، حتی مثلاً ادبیات بریتانیا، چارلز دیکنز و دیگران، این دسته بندی‌ها هنوز هم بسیار خوب عمل می‌کنند.

حالا، این نکته را گوشزد می‌کنم. هدف این نیست که یک شخصیت را به یک برجسب تقلیل دهیم. می‌دانید این به معنای الصاق برجسب به داستان کتاب مقدس نیست، اما در واقع برای روشن کردن نقش یک شخصیت خاص در یک داستان است.

خب، این یک مثال بارز است. اول سموئیل ۱۷، ما آن را داستان داوود و جالوت می‌نامیم، درست است؟ حالا، من در تلاش برای تغییر آن نیستم، اما در واقع، در سطح ادبی، این روشی نیست که باید آن را توصیف کنیم. می‌بینید، جالوت چالشی را ایجاد می‌کند که تضاد بین دو شخصیت اصلی، قهرمان داستان و ضدقهرمان، و آن داوود و شاول را آشکار می‌کند.

این بخش از کتاب اول سموئیل، که از حدود کتاب اول سموئیل ۱۵ شروع می‌شود، تا کتاب دوم سموئیل ۹ ادامه دارد و استدلال می‌کند که داوود انتخاب مناسبی برای پادشاه اسرائیل است، حتی اگر از یک خانواده جدید باشد. و این در دنیای باستان مسئله مهمی بود. شما باید عضوی از یک خانواده حاکم می‌بودید.

خب، داوود اینطور نیست. او عضوی از خانواده‌ی شاول نیست. بنابراین راوی در این بخش از کتاب سعی دارد ما را متقاعد کند که داوود انتخاب بهتری برای پادشاهی است.

و بنابراین در این داستان، در واقع داوود در مقابل شاول قرار دارد. و جالوت اتفاقاً نقطه مقابل اوست. از نظر فنی، او ممکن است کاملاً یک رقیب نباشد، اما حداقل شخصیتی است که چهره‌ای متضاد دارد.

باز هم، به همین دلیل است که برجسب‌ها به اندازه عملکردشان مهم نیستند. آنها چگونه با هم کار می‌کنند؟ و داوود آشکارا قهرمان داستان است. حالا، چند فصل از کتاب اول سموئیل ۲۵ را به سرعت جلو می‌رویم، و فکر می‌کنم می‌توان گفت داوود شخصیت اصلی داستان است.

بعد یک نفر هست به نام نابال که اسمش به معنی احمق است. کمی بعد در مورد اسم‌ها صحبت خواهیم کرد. او کسی است که با داوود مخالفت می‌کند.

و ابیگیل از راه می‌رسد، و او هم همینطور است. می‌توان گفت که او نقش مکمل را دارد، اما در واقع او قهرمان داستان است. دیوید در این داستان حضور ندارد.

ابیگیل قهرمان داستان است. دیوید طوری تغییر می‌کند که در پایان قسمت، او هم همان عقیده ابیگیل را دارد. ابیگیل، دیوید را از انجام کاری احمقانه که می‌توانست انتصاب یا انتصاب او به عنوان پادشاه اسرائیل را به خطر بیندازد، منصرف می‌کند.

او قبلاً مسح شده بود. اما آیا او هرگز به عنوان پادشاه شناخته خواهد شد؟ خب، داوود آماده بود جان شوهر او را بگیرد، زیرا اساساً، آن مرد به نام خود عمل کرده بود. او یک احمق بود

«او یک احمق بود. و داوود می‌خواست انتقام بگیرد. و ابیگیل می‌گوید: «سرورم، تو نمی‌توانی این کار را بکنی

و او او را از این کار منصرف کرد. بنابراین نکته این است که حتی یک شخصیت یکسان، همانطور که روایتی بزرگتر را پیش می‌برد، نقش از یک روایت به روایت دیگر می‌تواند کمی تغییر کند. در دوم سموئیل ۱۱ و ۱۲ دوباره با سرعت به جلو، داوود همچنان شخصیت اصلی داستان است در حالی که اوریا هییتی به عنوان یک شخصیت فرعی عمل می‌کند

، او یک تضاد است. و داوود قهرمان داستان نیست، هست؟ منظورم این است که او در میل خود به بتشیع همسر اوریا، مرتکب این گناهان می‌شود، نه تنها مرتکب زنا می‌شود، بلکه باعث کشته شدن اوریا در نبرد نیز می‌شود. بنابراین نکته جالب در آن داستان این است که در حالی که بتشیع مهم است، او منتقد داستان است، اما نقش او جزئی است

در واقع، او واقعاً مورد آزار و اذیت قرار گرفته است. به نظر من درست است که او را در این داستان به عنوان یک قربانی ببینیم، زیرا دیوید واقعاً از قدرت خود سوءاستفاده می‌کند. بنابراین ممکن است در این داستان او را یک مأمور بنامم

باز هم، برچسب‌ها مهم نیستند. فقط درک ارتباط این شخصیت‌ها با یکدیگر مهم است. بنابراین به پیدایش مراجعه کنید ۳۸

ما کمی در مورد آن صحبت کردیم. یهودا شخصیت اصلی و قهرمان داستان است. و تمار نقش مکمل را دارد

و آنها به وضوح شخصیت‌های اصلی هستند. شخصیت‌های دیگری هم وجود دارند، اما نقش‌های فرعی ایفا می‌کنند. باز هم، این به معنای بی‌اهمیت بودن آنها نیست، اما برای هدف این داستان، لازم نیست زمان زیادی را صرف تحلیل پسرنی که کشته شدند، دو نفر اول، و برخی دیگر از پسران در روایت، یعنی دوستان یهودا، کنیم

بله، اهمیت کلی آنها در طرح تاریخ رستگاری به این شکل نیست. بنابراین، یک شخص می‌تواند نقش متفاوتی را در یک داستان متفاوت ایفا کند. بنابراین، این یکی از مسائلی است که باید هنگام بررسی شخصیت‌ها به آن توجه کنیم، این است که آنها چگونه عمل می‌کنند؟ حالا می‌خواهم کمی در مورد ابزارهای شخصیت‌پردازی صحبت کنم

نویسندگان روایت عهد عتیق چگونه این شخصیت‌ها را پرورش می‌دهند؟ و نکته جالب این است که آنها توصیفات زیادی مانند آنچه در رمان‌های مدرن به آن عادت داریم، به ما نمی‌دهند. چند سال پیش، رمانی از جان گریشام به نام «عهد» خواندم. و این رمان درباره وکیلی به نام نیت رایلی است که به دنبال وارثی غافلگیرکننده برای ثروتی ۱۱ میلیارد دلاری می‌گردد

و حدس بزنید چی شد؟ این وارث، یک مبلغ مذهبی به نام ریچل لین است. او ریچل را در جنگل‌های برزیل پیدا می‌کند. و می‌خواهم برایتان بخوانم که جان گریشام او را اینگونه توصیف می‌کند، همانطور که این مواجهه را روایت می‌کند

بنابراین این وکیل می‌آید و او را در جنگل‌های برزیل به همراه گروهی از مردان قبیله پیدا می‌کند. و او را اینگونه توصیف می‌کند. او می‌گوید که راشل با آنها بوده است.

داشت می‌آمد. پیراهنی زرد روشن در میان سینه‌ای قهوه‌ای رنگ و صورتی روشن‌تر زیر کلاه حصیری به تن داشت. کمی از هندی‌ها قدبلندتر بود و با ظرافتی خاص خود را نشان می‌داد.

نیت هر قدم را زیر نظر داشت. او بسیار لاغر اندام با شانه‌های پهن و استخوانی بود. همینطور که آنها نزدیک‌تر می‌شدند، نگاهش را به سمت آنها دوخت.

کلاهش را برداشت. موهایش قهوه‌ای و نیمه خاکستری و خیلی کوتاه بود. خب، چه چیز منحصر به فردی در این مورد وجود دارد؟ خب، واقعاً هیچ چیز.

این کاری است که ما در ادبیات غرب انجام می‌دهیم. این یکی دیگر از یک رمان‌نویس غربی به نام لویی لامور است. این تصویری است که او از یکی از شخصیت‌هایش، جیمز تی. کتلمن، ترسیم می‌کند.

این از رمان او به نام فلینت است. او در مورد کتلمن می‌گوید، صورتش لاغر و خشن، مثلثی شکل با گونه‌های برجسته، چشمان سبز و فکی قوی بود. خط ریش‌هایش طبق مد آن زمان بلند بود.

موهایش قهوه‌ای تیره و فر بود. در نور، ته رنگ قرمزی داشت. پوستش تیره بود و اجزای صورتش، به جز چشمانش، معمولاً هیچ حالتی نداشتند.

جیمز تی. کتلمن، سرمایه‌دار و سفته‌باز، اغلب مردی خوش‌قیافه خطاب می‌شد. او هرگز مردی مهربان خطاب نشده بود. خب، این سنت ادبی غرب ماست، اینطور نیست؟ به‌خصوص رمان‌ها.

آنها برای ترسیم پرتی‌های شخصیت‌ها به هر دری می‌زنند. حال، برخلاف آن و برخلاف شارلوت برونته یا چارلز دیکنز، نویسندگان روایت‌های عهد عتیق داستان‌های خود را با سبکی نسبتاً ساده و مختصر روایت می‌کنند. بنابراین، حدس می‌زنم می‌توان گفت که شخصیت‌پردازی در روایت عهد عتیق احتمالاً شبیه یک طرح اولیه مدادی سریع است.

چیز زیادی آنجا نیست. رابرت آلتز فقط یک محقق برجسته ادبی نیست، بلکه یک محقق یهودی است که کتابی پیشگامانه به نام «هنر روایت کتاب مقدس» نوشته است. عنوان کتاب او هم همین بود.

الان به چاپ دوم رسیده. در واقع، کتاب من به نوعی تکمیل‌کننده آثار آلتز است. منظورم این است که او واقعاً یکی از اولین کسانی است که من شروع به خواندن آثارش کردم، کسانی که انجیلی‌ها وقتی داشتند دوباره کشف می‌کردند که روایت چگونه کار می‌کند، شروع به خواندن آثارش کردند.

اما او این را می‌گوید. او می‌گوید، ما فقط به نکات بسیار جزئی در مورد ظاهر فیزیکی، تیک‌ها و ژست‌ها، لباس و ابزار شخصیت‌ها، و محیط مادی که در آن سرنوشت خود را رقم می‌زنند، اشاره می‌کنیم. یکی دیگر از محققان ادبی مشهور به نام مایر اشترنبرگ می‌گوید که این توصیفات پیچیده‌ای که ما در فرهنگ خود به آنها عادت کرده‌ایم، نقشی جز کمال واقع‌گرایانه ندارند.

و او می‌گوید که قصه‌گویان کتاب مقدس خودشان را درگیر تصاویر واضح نمی‌کنند. حالا، دلیل اهمیت این موضوع این است. این واقعیت که این جزئیات کم هستند به این معنی است که وقتی ظاهر می‌شوند، مهم هستند.

در روایت کتاب مقدس هیچ جمله‌ی بی‌اهمیتی وجود ندارد. اگر جزئیاتی در مورد شخصیت وجود داشته باشد، آن جزئیات واقعاً مهم است. و من چند مثال از آن را برای شما بیان می‌کنم.

داستان ایهود در کتاب داوران، فصل ۳، از آیه ۱۲ شروع می‌شود و تا انتها ادامه دارد. این داستان عجیبی است، اما در واقع پیامی بسیار عمیق، یک پیام الهیاتی دارد، همانطور که می‌توانیم بعداً در مورد آن صحبت کنیم. اما توصیفات کتاب داوران، ایهود را چپ دست و عجلون را بسیار چاق توصیف می‌کند.

خب، این از نظر اجتماعی خیلی درست نیست. نه امروز، و فکر نمی‌کنم آن موقع هم بوده باشد. اما آنها ما را برای آنچه در آن روایت اتفاق می‌افتد آماده می‌کنند.

بنابراین، در آن روایت، عجلون یا اهود، داور است. در واقع، آنها واقعاً در کتاب داوران ناجی هستند. اما او کسی خواهد بود که قوم اسرائیل را نجات می‌دهد، من معتقدم که این کار از موآبیان انجام می‌شود.

و چرا باید بدانیم که او چپ دست است؟ خب، همانطور که معلوم شد، وقتی او به دیدن پادشاه اهود می‌رود، وقتی از گمرک عبور می‌کند، می‌دانید، آنها فلزیاب فرودگاه نداشتند، او را بازرسی بدنی می‌کردند و بازرسی بدنی‌اش می‌کردند. آنها سمت چپ بدنش را بازرسی بدنی می‌کردند، زیرا بیشتر جنگجویان راست دست بودند و شما شمشیرتان را از سمت چپ خود برمی‌داشتید. شما این کار را به این شکل انجام می‌دادید.

شما سعی نمی‌کردید آن را از سمت راست خود بیرون بکشید. و ضمناً، متن عبری به ما می‌گوید که این بیشتر شبیه خنجر بوده است. ذراع بود، اما حتی کلمه معمولی برای ذراع هم نیست.

یکی از دوستانم، لاسون یانگر، در تفسیرش بر کتاب «داوران»، استدلال می‌کند که این کلمه احتمالاً به چیزی اشاره دارد که فقط یک فوت طول دارد. پس این یک خنجر است. پس در موردش فکر کنید.

او چپ دست است. قرار است آن را از غلافی در سمت راست بیرون بکشد. اما وقتی از گمرک عبور می‌کند، همه همینطور هستند. بیشتر جنگجویان راست دست هستند.

بنابراین اگر عجله داشته باشند، فقط سمت چپ او را بررسی می‌کنند. بله، مشکلی نیست، برو. بنابراین او این شمشیر را مخفیانه و بدون اینکه کسی متوجه شود، وارد می‌کند و در نهایت، اگر داستان را نخوانده‌اید، اگر داستان را نخوانده‌اید، پادشاه موآبی را که به اسرائیل ظلم می‌کرد، ترور می‌کند.

حالا، چرا باید به این پادشاه موآبی، عجلون، بگوییم خیلی چاق؟ راستش، گفتم که در کتاب مقدس کمی طنز وجود دارد، و اینجا هم کمی طنز بی‌ادبانه. شاید این مثل طنز یک پسر بچه ده ساله باشد، چون حدس بزنید چه؟ اسم عجلون به معنی گوساله است. بنابراین تقریباً مثل این است که او به عنوان گوساله چاق و چله که آماده ذبح است، به تصویر کشیده شده است.

اما چون او خیلی چاق است، وقتی آگون شمشیر را فرو می‌کند، به ما گفته می‌شود که چربی، تیغه را پوشانده است. و وقتی ملازمانش او را روی زمین، این موآبی بی‌جان، مرده یافتند، متوجه نشدند که او فوراً ترور شده است زیرا چربی، شمشیر را پوشانده بود. و من فکر می‌کنم این یکی از دلایلی است که به ما گفته می‌شود او خیلی چاق است.

این فقط برای مسخره کردن او نیست، هرچند فکر می‌کنم این هم نوعی شوخی است، اما هدفی دارد. به همین ترتیب، چرا در پیدایش ۳۹ آیه ۶ به ما گفته شده که یوسف مرد خوش‌قیافه‌ای بود؟ این برداشت من است. او مرد خوش‌قیافه‌ای بود.

خب، این به ما کمک می‌کند تا تمایلات جنسی همسر پوتیفار را درک کنیم. و چرا نویسنده‌ی پیدایش در پیدایش ۱۱:۲۷ عیسو را به عنوان مردی پرمو توصیف می‌کند؟ خب، این به ما کمک می‌کند تا تلاش برادرش یعقوب برای تقلید از عیسو را درک کنیم. وقتی او نزد پدرش، اسحاق، رفت، می‌خواست برکت حق نخست‌زادگی را به دست آورد و خود را با پوست‌هایی که روی آنها مو داشت پوشاند تا وقتی پدر تقریباً «نابینایش او را لمس کرد، بگوید»: «بله، صدایت شبیه یعقوب است، اما بله، بازوهای پرمو داری».

خیلی خب، تو عیسو هستی. بنابراین این نوع جزئیات واقعاً مهم هستند. راه دیگری که ما شخصیت‌ها را درک می‌کنیم، و این ممکن است بدیهی به نظر برسد، از طریق رفتار آنهاست.

منظورم این است که به طور کلی، نویسندگان و راویان کتاب مقدس به جای گفتن، به ما نشان می‌دهند. آنها با توجه به اعمال یک شخصیت، به ما بینشی در مورد ماهیت او می‌دهند. یکی از جذاب‌ترین داستان‌ها، که من آن را بسیار قانع‌کننده و بسیار مورد نیاز برای کلیسای امروز می‌دانم، داستان میکاه و دانی‌ها در داوران ۱۷ و ۱۸ است.

و اگر آن را بخوانید، راوی نمی‌گوید: «راستی، این یارو میکاه، فاسد است. لازم نیست این را به ما بگوید. فقط.» آن را به ما نشان می‌دهد.

و اگر ما خوانندگان هوشیار باشیم، وقتی این را می‌خوانیم، با خودمان می‌گوییم، چی؟ باورم نمی‌شود که این مرد دارد این کار را می‌کند. چطور می‌تواند این کار را بکند؟ این خیلی غیراخلاقی است. خیلی فاسد است.

در روایت عهد عتیق اینگونه عمل می‌شود. خواهید دید که نویسندگان به جای اینکه به ما بگویند، به ما نشان می‌دهند. بنابراین ما همیشه به رفتار آنها نگاه می‌کنیم و همچنین توجه داریم که این روایت‌ها را در پس زمینه تورات می‌خوانیم.

باز هم، برخی از روایت‌ها در تورات هستند، اما روایت‌های بعدی مانند یوشع، داوران، سموئیل، پادشاهان تواریخ، آن روایت‌ها را همیشه با نگاهی به تئیه می‌خوانیم، به خصوص، اما سایر کتاب‌های تورات، و می‌بینیم که چگونه این شخصیت‌ها با آنچه خدا در شریعتی که از طریق موسی داده بود گفته بود، مطابقت دارند و ویژگی دیگری که باید به آن توجه کنیم، نام شخصیت‌ها است. می‌دانید، برخی فرهنگ‌ها اهمیت ویژه‌ای برای نام‌ها قائلند.

وقتی در مونتانا زندگی می‌کردم، اغلب برای بازی‌های بسکتبال دبیرستان‌های محلی، برنامه‌های عمومی پخش می‌کردم و در برخی از آن بازی‌های بسکتبال دبیرستانی، تیم‌هایی از جوامع بومی آمریکا حضور داشتند و من Jonathan را می‌شنیدم. ضمناً Jonathan Takes Enemy و Tawny Whistling Elk نام‌هایی مثل یکی از بهترین بازیکنان بسکتبال دبیرستانی است که تا به حال دیده‌ام و بعضی از بازیکنانی را Jonathan Takes Enemy، Stacey Jonathan Takes Enemy، راه پیدا کردند، اما اسمش همین بود NBA دیده‌ام که در نهایت به Elvis Old Bull آن یکی را یادم هست، و بعد، Big Hair.

منظورم این است که اینها نام‌هایی بودند که بخشی از میراث فرهنگی آنها بودند و آن نام‌ها یا منعکس‌کننده شرایطی بودند که در بدو تولد آنها وجود داشت، یا شاید فضیلتی که امید می‌رفت زندگی کودک را توصیف کند. خب، حدس بزنید چه؟ در عهد عتیق، به شخصیت‌ها نام‌هایی در همین راستا داده می‌شد. یکی از

محققان عهد عتیق، ژان لویی اسکات، اشاره می‌کند که یک روش بسیار رایج برای توصیف یک شخص، دادن نام به او بود.

و البته، چند مثال واضح، قبلاً به نابال اشاره کردم. نام او در زبان عبری به معنای احمق است. و نمی‌دانم که آیا این اسمی بود که پشت سرش به او می‌گفتند یا نه.

باورش سخته که این اسمی بود که مادرش روش گذاشته بود. هی، احمق، وقتشه که برای شام بیای تو. اما... خب، اسمش یادته، ابراهیم؟ اسم کوچیکش یادته؟ اسم کوچیکش ابرام یا آرام بود، که شبیه پدر می‌دونم، آره، پدر و الامقام به نظر می‌رسه.

ابرام به معنی پدر و الامقام است. اما ابراهیم به معنی پدر ملت‌های بسیار است. ضمناً، در این مورد کمی طعنه وجود دارد، اینطور نیست؟ چون ابرام قبل از اینکه حتی یک فرزند داشته باشد، نام ابراهیم را دریافت کرد.

و با این حال، این بخشی از وعده بود. یک محقق کتاب مقدس به نام جان استک وجود دارد که در مورد اهمیت نام‌ها در داوران ۴ استدلال می‌کند. در روایت شکست قیصریه، او فرمانده بی‌رحم کنعانی بود. بنابراین، یکی از نام‌ها، یک جنگجوی اسرائیلی به نام باراک است که نامش به معنای رعد و برق است.

و در این داستان، نقش او کمی منفعل و کمی مردد است. و افتخار نصیب دو زن وفادار می‌شود. یکی از آنها دبوراه، که نامش به معنی زنبور است، و دیگری، جی. ال، که نامش به معنی بز کوهی است.

ضمناً، شاید دلتان نخواهد اسم دخترتان را جی‌ال بگذارید. شاید اگر او را بز کوهی صدا بزنید، چندان خوشایند نباشد. اما در آن روایت، نکته جالب در پایان این است که جی‌ال به فرمانده دشمن شیر مغذی می‌دهد. او فقط آب می‌خواست.

و او به او شیر داد، و احتمالاً این کار او را آرام کرد و او به خواب رفت. و سپس کاری را انجام داد که باراک قادر به انجام آن نبود، و آن گرفتن جان او بود. باز هم، این یک نبرد نظامی است.

و در نتیجه، صلح به سرزمین موعود شیر و عسل بازگردانده شد. خب، اینکه چطور این اتفاق می‌افتد کمی جالب است. به نظر من کتاب روت وقتی جذاب است که بفهمید نام‌ها چگونه کار می‌کنند.

یکی از شخصیت‌های اصلی، خب، او در ابتدای داستان حضور دارد و به سرعت محو می‌شود. نام او الیملک است. ما در انگلیسی این‌طور تلفظ می‌کنیم.

اما الیملک، ال به معنی خداست، من به معنی مال من است، و سپس ملک پادشاه است. بنابراین، نام او به معنی خدای من پادشاه است. اما طنز، و ما قبلاً کمی در مورد طنز صحبت کردیم.

آن تناقض را به خاطر دارید؟ طنز ماجرا این است که خدای من، پادشاه است، به خدا به عنوان پادشاه پشت می‌کند و در طول قحطی، سرزمین موعود را به مقصد سرزمین موآب ترک می‌کند. و این ممکن است برای ما بی‌ضرر به نظر برسد. اگر در شیکاگو زندگی می‌کنید و نمی‌توانید شغل مورد نیاز خود را پیدا کنید، اما می‌دانید که در ایندیاناپولیس کار خوب وجود دارد.

شما می‌توانید به ایندیاناپولیس نقل مکان کنید، یا می‌توانید از لس‌آنجلس به بوستون یا هر جای دیگری نقل مکان کنید. و این، می‌دانید، این اشتباه نیست، مگر اینکه عوامل دیگری در مورد آن اشتباه باشند. اما ما آزادی انجام این کار را داریم.

نه مردم اسرائیل. آنها به آن سرزمین وابسته بودند. بنابراین، الیملک به دلیل قحطی از قلمرو پادشاه فرار می‌کند.

او چند پسر دارد، مالون و کیلیون. ما مطمئن نیستیم. برخی گفته‌اند که نام آنها به معنی بیمار و شکست‌خورده است.

و اگر چنین باشد، آنها مرگ زود هنگام خود را پیشگویی کردند، زیرا آنها مردند و احتمالاً می‌توانستند از قحطی بگریزند. به هر حال، همسر الیملک نوعی نام داشت که نامش به معنای «خوشایند» است. و باز هم، ما طنز نام او را می‌بینیم، زیرا، می‌دانید، او به همراه شوهرش به سرزمین موآب می‌رود و اوضاع در آنجا خوب پیش نمی‌رود.

او می‌شنود که خدا برای مردم غذا فراهم کرده است. بنابراین، به سرزمین خود بازمی‌گردد. و وقتی به بیت‌لحم می‌رسد، زنان فریاد می‌زنند: «این نوعی است، این نوعی است».

و او می‌گوید، نه، مرا خوش‌قیافه نخوانید. مرا «مَرَه» صدای بزنید که کلمه عبری به معنای «تلخ» است. زیرا، او گفت، «شَدای» قادر مطلق با من به تلخی رفتار کرده است.

و بعد روت را دارید که نامش به معنای دوستی است. چه دوستی بود. بوعز، که نامش به معنای قدرت سریع است، این قدرت را دقیقاً به شکلی که از روت و نوعی مراقبت می‌کند، نشان می‌دهد.

و سپس موردی که واقعاً در روت ۴.۱ مرا به وجد می‌آورد، اشاره‌ای به نجات‌دهنده‌ی خویشاوند بالقوه است که حق داشت، قبل از بوعز، روت را نجات دهد. اما آن مرد امتناع کرد. و بنابراین، بوعز او را با عبارت عبری پولونی المونی «خطاب می‌کند، که اساساً به معنی آقای فلانی یا آقای «اسمش چیست؟» است».

و این فقط به جورایی نشون میده که این یارو لیاقت نداره اسمش به یادگار بمونه. خب، آقای فلانی، بیا اینجا بشین. راستی، بعضی وقتا اسم یه شخصیت فاش میشه.

در اول سموئیل ۱۷، داوود از جالوت با نامش یاد نمی‌کند. او از او به عنوان یک فلسطینی نامختون یاد می‌کند. نوعی تحقیر.

او با دادن نامش به او، به او شأن و منزلت نمی‌دهد. بنابراین، نام‌ها جذاب هستند. حال، ما همیشه باید مراقب باشیم که در جایی که کتاب مقدس فقط یک کلبه کوچک ساخته است، قلعه‌ای نسازیم.

و گاهی اوقات، هر نامی مهم نیست، و ما نمی‌خواهیم کتاب مقدس را بیش از حد بخوانیم. اینجاست که تفاسیر می‌توانند به ما کمک کنند. آنها می‌توانند به ما یادآوری کنند که شاید ما کمی بیش از حد از یک نام خاص تعریف می‌کنیم.

اما خیلی وقت‌ها، این اسم‌ها معنی دارند. من به اسم اسحاق ییتزاک در سفر پیدایش فکر می‌کنم. معنی اسمش خنده است.

، و این یک درون‌مایه، یک زیرموضوع، در کل داستان است. منظورم این است که وقتی او به دنیا می‌آید، خنده‌ی شادی سارا جایگزین خنده‌ی ناباوری می‌شود. و فکر می‌کنم خدا آخرین خنده را می‌گیرد زیرا می‌گوید، شما قرار است اسم پسر را اسحاق بگذارید.

بنابراین، هر بار که خنده را برای شام دعوت می‌کردند، به آنها یادآوری می‌شد که به وعده‌های خدا خندیده‌اند. اما بعد، از شادی خندیدند. سارا وقتی بالاخره پسری به دنیا آورد، از شادی خندید.

چیز دیگری که باید به آن توجه کنیم چیزی است که من آن را «تصورات» می‌نامم. می‌دانید، گاهی اوقات راوی به ما می‌گوید، یا در واقع، می‌تواند در گفتار شخصیت باشد، جایی که آنها یک شخصیت را به روش خاصی توصیف می‌کنند. در واقع، من قبلاً اشاره کردم که داوود از جالوت به عنوان یک فلسطینی ختنه نشده یاد می‌کند.

او او را اینگونه معرفی می‌کند. در اینجا مثال دیگری می‌آوریم. در پیدایش ۲۱:۹، می‌توانید بفهمید که سارا چقدر از هاجر، برده مصری، متنفر است.

و وقتی متن می‌گوید، اما سارا دید که پسری که هاجر مصری برای ابراهیم به دنیا آورده بود، او را مسخره می‌کند. در واقع، منظور من این بود که او به او با نام اسماعیل اشاره نمی‌کند. او این نام را پنهان می‌کند.

، و این نامحسوس است، اما واقعاً بی‌احترامی او را نشان می‌دهد. او نمی‌خواهد این کودک را بشناسد. بعداً فکر می‌کنم می‌بینید که متن با ذکر او به عنوان یک زن یا زن، نگرش داوود نسبت به بتشبع را لو می‌دهد، حتی اگر نام او قبلاً ذکر شده باشد.

گاهی اوقات می‌تواند برعکس اتفاق بیفتد. یک شخصیت می‌تواند از گمنامی بیرون بیاید. این در مورد دیوید. صدق می‌کند.

، شما روایت مسح او را در اول سموئیل ۱۶، آیات ۱-۱۳ می‌خوانید. و این صف پسران را دارید. و سرانجام آخرین نفر می‌آید، و راوی نام او، داوود، را تا لحظه‌ای که مسح می‌شود و به مقام والای خود می‌رسد، پنهان می‌کند.

، بسیار خب. این به شما کمک می‌کند تا به خوبی بفهمید چطور افرادی را که این داستان‌ها را جالب می‌کنند مطالعه کنید. باز هم، برای طبقه‌بندی شخصیت‌ها وقت بگذارید، نه فقط برچسب زدن به آنها، بلکه توجه به نحوه عملکرد آنها در داستان.

آیا نام آنها معنادار است؟ نویسنده چگونه آنها را توصیف می‌کند؟ آیا چیزی در مورد ویژگی‌های فیزیکی آنها به برای شخصیت‌ها صحبت C برای کنش صحبت کردیم. در مورد A ما گفته شده است؟ خب، ما در مورد کردیم. حالا، ویژگی بعدی روایت، در نظر گرفتن آنچه شخصیت‌ها و راوی می‌گویند، است.

(صحبت کردن) است. می‌دانم، اصطلاح خیلی تخصصی‌ای است، اما این خیلی speaking مخفف T، خب، خوب جواب می‌دهد، نه؟ نزدیک به پایان رمان «رودخانه‌ای از میان آن می‌گذرد»، رمانی نیمه‌زندگی‌نامه‌ای از نورمن مک‌لین. نورمن و پدرش، کشیش جان مک‌لین، در حال مرور خاطرات مرگ غم‌انگیز برادر نورمن، هستند.

او کوچکترین برادر بود. بنابراین وقتی مک‌لین بزرگتر از پسرش پرسید که آیا تمام جزئیاتی را که در مورد مرگ پسر کوچکتر، پاول، می‌داند، به او گفته است، نورمن همه چیز را گفت. پدرش پاسخ داد، چیز زیادی نیست. نه؟ نورمن پاسخ داد، نه، اما می‌توانی کاملاً دوست داشته باشی بدون اینکه کاملاً درک کنی.

و پدرش با موافقت، مکالمه را پایان داد و گفت: «بله، من این را می‌دانستم و موعظه می‌کردم. و فکر می‌کنم پاسخ نورمن واقعاً پیام آن رمان کوتاه را در بر می‌گیرد. شما می‌توانید کاملاً دوست داشته باشید بدون اینکه کاملاً درک کنید.

خب، وقتی روایتی از عهد عتیق را می‌خوانید، باید روی گفته‌های شخصیت‌ها تمرکز کنید. درست مثل آن رمان کوتاه، «رودخانه‌ای از میان آن می‌گذرد»، که در آن واقعاً ایده اصلی را دریافت می‌کنید. پیام را در گفتگوی بین پدر و پسر در نزدیکی پایان رمان دریافت می‌کنید.

این چیزی است که در روایت عهد عتیق می‌بینید. اظهاراتی که شخصیت‌ها بیان می‌کنند، و همچنین اظهارات ویرایشی که توسط راوی به اشتراک گذاشته می‌شود، که در ادامه در مورد آنها صحبت خواهیم کرد. اما این صحبت‌ها نقش بزرگی در شکل‌دهی به معنای داستان دارند.

بنابراین، نقطه شروع، گفته‌های شخصیت‌هاست. رابرت آلتز کسی است که واقعاً به من در درک این موضوع کمک کرد. سینتیا میلر، که اکنون سینتیا میلر نالدنا نام دارد، خاطرنشان می‌کند که کلام در کتاب مقدس از کلام خلاق الهی در پیدایش تا فرامین یک پادشاه ایرانی در پایان تواریخ، نفوذ کرده است.

می‌دانید، نکته جالب این است که یوشع یک کتاب روایی است و فصل اول، با اینکه ساختار روایی دارد، تقریباً کاملاً گفتاری است. همین اتفاق در اول سموئیل ۱۵ نیز می‌افتد. اول سموئیل ۱۵ داستانی جذاب است، و با این حال بیشتر آن داستان گفتگوی بین شائول پادشاه و سموئیل نبی و همچنین برخی از دستوراتی است که خداوند به سموئیل نبی می‌دهد.

روایت داوود-جالوت، یا روایت داوود در مقابل شائول و جالوت در اول سموئیل ۱۷، نمونه دیگری است. می‌دانید، داستان خیلی طولانی نیست، اما برخی از چیزهایی است که شخصیت‌ها می‌گویند، به خصوص داوود. و بنابراین ما همیشه به آنچه این شخصیت‌ها می‌گویند نگاه می‌کنیم.

و رابرت آلتز یکی از کسانی است که گفته دیالوگ بار معنایی عظیمی دارد. بنابراین اگر می‌خواهید معنا را به شنوندگان خود منتقل کنید، یکی از راه‌های انجام این کار این است که آن را از زبان شخصیت‌ها بگویید. حالا می‌خواهم آنچه را که گفتم، تعدیل کنم.

از اینکه این را از دهان شخصیت‌ها می‌گویم، این نیست، اصلاً منظورم این نیست که راویان کتاب مقدس این‌ها را ساخته‌اند و گفته‌اند، بله، من می‌خواهم این پیام را منتقل کنم، پس می‌خواهم داوود این را بگوید، چه واقعاً این کار را کرده باشد چه نه. نه، ما معتقدیم که اگر کتاب مقدس می‌گوید داوود این را گفته، پس داوود، واقعاً آن را گفته است. فقط راوی، از بین تمام این جزئیاتی که می‌تواند در روایت این داستان بگنجاند، مواردی را انتخاب می‌کند که نکته‌ای را که می‌خواهد بیان کند، بیان می‌کنند.

خیلی سریع، کارکرد این صحبت کردن از طرف شخصیت‌ها چیست؟ وقتی شخصیت‌ها، می‌دانید، من می‌گویم، که آنها سخنرانی می‌کنند، اما آنها فقط گاهی اوقات مانند ما مکالمه می‌کنند. این چه کاری انجام می‌دهد؟ خب، حداقل چهار نقش وجود دارد. یکی این است که به ما بینشی در مورد ویژگی‌های شخصیتی آنها می‌دهد.

باز هم، به جای اینکه راوی چیزهایی مثل این را به ما بگوید که خب، عیسو مردی بود که تسلیم هوس‌هایش شد. وقتی می‌شنویم که او به برادرش یعقوب می‌گوید، کمی از آن ماده قرمز، ماده قرمز به من بده. این دقیقاً همان چیزی است که او به برادرش گفت.

یا ابیگیل، نویسنده، راوی کتاب مقدس، نمی‌گوید که او زنی شگفت‌انگیز، فوق‌العاده خردمند و در برقراری ارتباط بسیار قدرتمند بود، لازم نیست این کار را بکند. تنها کاری که ما می‌کنیم این است که سخنرانی طولانی او را برای داوود می‌خوانیم، نه برای انتقام گرفتن از شوهر احمقش. و ما فقط می‌گوییم: «وای، این واقعاً من را شگفت‌زده می‌کند.»

او خیلی عاقل است. و وای، آیا او می‌داند چگونه از استعاره استفاده کند؟ آیا او می‌داند چگونه یک عبارت را به شکل دیگری بیان کند؟ بنابراین ما به شخصیت آن شخصیت بینش پیدا می‌کنیم. ما به شخصیت او پی می‌بریم.

دوم اینکه، این گفتارهای شخصیت‌ها اغلب به ما نشانه‌ای از معنای کل روایت می‌دهند. و همانطور که قبلاً اشاره کردم، رابرت آلتز گفت، گفتگو برای حمل‌بخش بزرگی از بار معنا ساخته شده است. شاید یکی از شناخته‌شده‌ترین نمونه‌های این موضوع در پایان داستان یوسف در پیدایش ۴۹ باشد.

من فکر می‌کنم او کل معنای آن روایت‌ها درباره خودش، و همچنین داستان اصلی را خلاصه می‌کند، وقتی می‌گوید: «تو قصد آسیب رساندن به من را داشتی، اما خدا آن را به خیر و نیکی در نظر گرفت تا کاری را که اکنون انجام می‌شود، یعنی نجات جان بسیاری، به انجام برساند.» بوم، این هم از پیدایش ۵۰:۲۰، این ایده اصلی داستان‌های یوسف است که در پیدایش ۳۷ تا ۵۰ آمده است.

دوباره، وقتی به اول سموئیل ۱۳ یا اول سموئیل ۱۷ می‌روید، من به آیات ۳۴ تا ۳۷ و سپس آیات ۴۵ تا ۴۷ اشاره کردم. فکر می‌کنم اینها واقعاً کلید داستان داوود و جالوت را در اختیار شما قرار می‌دهند. در واقع می‌خواهم آنچه داوود در اول سموئیل ۱۷ می‌گوید را برای شما بخوانم.

اولین سخنرانی او، وقتی که در مقابل شائول ایستاده بود و داوطلب جنگ با غول می‌شد، و شائول گفت: «تو نمی‌توانی به جنگ این فلسطینی بروی و با او بجنگی، تو فقط یک مرد جوان هستی. او از جوانی جنگجو بوده است.» اما داوود به شائول گفت: «بنده تو گوسفندان پدرش را نگه می‌داشته است.

وقتی شیر یا خرسی آمد و گوسفندی را از گله ربود، من به دنبالش رفتم، آن را زدم و گوسفند را از دهانش نجات دادم. وقتی به من حمله کرد، از موهایش گرفتم، آن را زدم و کشتم. بندهات هم شیر و هم خرس را کشته است.

این فلسطینی نامختون، و شما آن عبارت کوچک را می‌شنوید، این فلسطینی نامختون مانند یکی از آنها خواهد بود زیرا او لشکریان خدای زنده را به چالش کشیده است. خداوندی که مرا از چنگال شیر و چنگال خرس نجات داد، مرا از دست این فلسطینی نجات خواهد داد. و سپس وقتی او در ادامه فصل، فصل ۱۷، آیات ۴۵ تا ۴۷، با جالوت روبرو می‌شود، جالوت داوود را نفرین می‌کند.

او می‌گوید، بیا اینجا، گوشتت را به پزندگان و حیوانات وحشی می‌دهم. و این پاسخ داوود است. داوود به فلسطینی گفت، آیه ۴۵، تو با شمشیر و نیزه و زوبین به مصاف من می‌آیی، اما من به نام خداوند متعال، خدای لشکرهای اسرائیل، که تو او را به چالش کشیده‌ای، به مصاف تو می‌روم.

امروز، خداوند تو را به دست من تسلیم خواهد کرد و من تو را خواهم زد و سرت را از بدنت جدا خواهم کرد. همین امروز، لاشه‌های لشکر فلسطینیان را به پرندگان و حیوانات وحشی خواهم داد و تمام دنیا خواهد دانست که در اسرائیل خدایی وجود دارد. همه کسانی که اینجا جمع شده‌اند، خواهند دانست که خداوند با شمشیر یا نیزه نجات نمی‌دهد، زیرا جنگ از آن خداوند است و او همه شما را به دست ما خواهد داد.

و این واقعاً معنای آن روایت را خلاصه می‌کند، اینطور نیست؟ اینکه نبرد از آن خداوند است، اینکه کسانی که به خدای زنده ایمان دارند، پیروزی را تجربه خواهند کرد. بنابراین ما باید به سخنرانی‌ها توجه کنیم، چه فقط جملات کوتاه باشند و چه سخنرانی طولانی‌تری مانند آنچه برای شما خواندم. نقش سومی هم برای سخنرانی وجود دارد، و آن این است که گاهی اوقات عملکرد خلاصه‌سازی دارد.

این اغلب در مورد شعر صدق می‌کند. گاهی اوقات وقتی روایتی را می‌خوانید، به بخشی از شعر می‌رسید. یکی از اولین نمونه‌ها در پیدایش ۲:۲۳ است که در آن آدم وقتی خدا زن را می‌آفریند، شعر می‌سراید و او آفرینش یک یاور مناسب برای خود توسط خدا را جشن می‌گیرد.

و سپس در اول سموئیل ۱:۲-۱۰، سخنرانی حنا، در واقع این فوران ستایش، این دعا، این سرود، بیشتر یک کارکرد خلاصه‌سازی دارد و در واقع تمام مضامینی را که قرار است در کتاب سموئیل بسط داده شوند برجسته می‌کند. بنابراین این نیز مهم است. در نهایت، سخنرانی می‌تواند یک تضاد را برجسته کند.

دوباره، وقتی به آنچه عیسو می‌گوید در مقابل آنچه یعقوب انجام می‌دهد نگاه می‌کنید، تفاوت بین این شخصیت‌ها را درک می‌کنید. یا امتناع یوسف وقتی همسر پوتیفار سعی می‌کند او را اغوا کند، و یوسف می‌گوید، چگونه می‌توانم این شر بزرگ را مرتکب شوم و در برابر خداوند گناه کنم؟ و شما تضادی را با رک‌گویی دو کلمه‌ای او می‌بینید، که اساساً می‌گوید، بیا با من بخواب. فقط چند کلمه در زبان عبری لازم است.

بسیار خوب، این صحبت‌های شخصیت بود. حالا، بیایید کمی در مورد آنچه راوی می‌گوید فکر کنیم. و اینجاست که باید به چیزی که من آن را اطلاعات داخلی یا اظهار نظر سرمقاله می‌نامم توجه کنیم.

منظورم این است که راوی داستان را تعریف می‌کند، اما گاهی اوقات تقریباً مثل این است که دکمه مکث را فشار می‌دهند و می‌گویند، ضمناً، شما باید این را در مورد شخصیت بدانید. یا آنها نوعی اظهار نظر در مورد شخصیت می‌کنند که ما معمولاً نمی‌دانیم. و در آن مرحله، آنها کاری بیش از روایت داستان انجام می‌دهند.

به همین دلیل است که برخی از محققان ادبی یا محققان کتاب مقدس به راوی دانای کل اشاره می‌کنند، زیرا به نظر می‌رسد که او همه چیز را می‌داند. بله، او همه چیز را مانند خدا نمی‌داند. اما همانطور که داستان را تعریف می‌کند، به ما اطلاعات محرمانه‌ای می‌دهد، به همین دلیل است که من اصطلاح اطلاعات محرمانه را دوست دارم، اطلاعاتی که گاهی اوقات شخصیت‌ها نمی‌دانند.

منظورم این است که در ابتدای پیدایش ۲۲، روایتی که خدا به ابراهیم می‌گوید پسرش را قربانی کند، راوی از همان ابتدا به ما، خواننده، می‌گوید که اتفاقاتی که قرار است بشنویم در واقع یک آزمایش الهی بوده است. اینکه خدا ابراهیم را آزمایش می‌کرده است. اما ابراهیم این را نمی‌دانست، نه؟ پیدایش ۳۸ نمونه دیگری از دانای کل بودن راوی را به ما ارائه می‌دهد.

یادتان هست وقتی آن پسران شروع به مردن کردند؟ در پیدایش ۳۸:۷، راوی فاش می‌کند که او به این دلیل مرد که در نظر یهوه شرور بود و یهوه او را کشت. و سپس در آیه ۹ نیز همین کار را می‌کند، وقتی انگیزه‌های اوانان را برای امتناع از باردار کردن تamar و انجام وظیفه ازدواج با زن برادرزاده آشکار می‌کند. بنابراین به ما اطلاعاتی داده می‌شود که یهودا از آن خبر ندارد.

او فکر می‌کند که مشکل تامل است. و ما هم ممکن است همین فکر را بکنیم، اگر راوی نگفته بود، ضمناً، این دو نفر کشته شدند چون در نظر یهوه مرتکب شرارت شدند. بنابراین ما داستان را می‌خوانیم، یا اگر کسی آن را برای ما بخواند، داستان را از دریچه‌ی دیگری می‌شنویم، اینطور نیست؟ ما از قبل می‌دانیم که چه اتفاقی دارد می‌افتد.

بنابراین اینها چیزهایی هستند که باید هنگام خواندن یک روایت به آنها توجه کنیم و متوجه آنها باشیم. بسیار خوب، تا اینجا ما به کنش یا طرح داستان توجه کرده‌ایم. شخصیت‌ها را بررسی کرده‌ایم، و صحبت‌های آنها را هم در نظر گرفته‌ایم، هم به آنچه شخصیت‌ها می‌گویند و هم به اطلاعات محرمانه‌ای که راوی با ما به اشتراک می‌گذارد.

حالا باید توجه خود را به آخرین عنصر اصلی در فرآیند تفسیرمان معطوف کنیم، و آن، زمینه است. و این موضوع جلسه بعدی ما خواهد بود.

این دکتر استیون دی. متیوسون در مجموعه‌ای از موعظه‌های روایت‌های عهد عتیق است. این جلسه شماره چهار است، مروری بر فرآیند تفسیر [اعمال رسولان]، تحلیل شخصیت‌ها و صحبت کردن